

# تبعید حضرت امام بزرگوار و نجف

از زبان آیه الله پسندیده

قسمت پنجم

## تبعید امام به ترکیه



در هر صورت امام پس از ورود به قم، لحظه ای از فعالیت و خدمت فروگذار نبودند و با اینکه به درس و بحث مشغول شده بودند از اقداماتشان علیه اوضاع دست بردار نبودند زیرا منظور هیئت حاکم تضعیف روحانیت و تضعیف اسلام و مخالفت با اسلام بود، و از این رو امام مسائل را دنبال می کرد و دست از فعالیت بر نمی داشت. این برنامه ها و مسائل منتهی شد که دولت دست به اقدام دیگری بزند و آن تبعید امام به ترکیه بود.

جریان از این قرار بود که در سال ۱۳۴۳ لایحه مصونیت آمریکائیان تحت عنوان «کاپیتولاسیون» در دولت - محرمانه - تصویب می شود و بعد هم لایحه را محرمانه به مجلسین می دهند و در مجلس شورای ملی و مجلس سنا تصویب می شود.

من اطلاع پیدا کردم که این قضیه، محرمانه در دولت و مجلس مطرح است، لذا آقای حاج شیخ علی سهرابی ریحانی خمینی را خدمت امام فرستادم و شرحی به ایشان نوشتم که جریان کاپیتولاسیون بطور محرمانه در مجلس و دولت مطرح است و می خواهند آن را تصویب کنند و یک شرحی هم به آیه الله گلبایگانی نوشتم و توسط آقای سهرابی فرستادم. امام جواب دادند به اینکه: متن لایحه ای را که در جریان است برای من بفرستید که من از متن آن مطلع شوم و نمی گذارم محرمانه بماند و اقدام می کنم و آنها را رسوا می نمایم. من پاسخ دادم که متن لایحه را نتوانستیم بدست بیاوریم ولی از جریان اطلاع پیدا کرده ام. در نامه بعدی جواب دادند که: من خودم لایحه را ببینم. آورده ام و دیگر نمی گذارم این قضیه، بصورت محرمانه مطرح باشد.

و بدینسان در روز چهارم آبان ۴۳ که مصادف بود با ۲۰ جمادی الثانیه ۱۳۸۴ روز ولادت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها (که همین روز سالروز تولد خود ایشان هم هست) با نگرانی و تأثیری عمیق، نطق مفصلی را ایراد کردند و مردم را از جریان کاپیتولاسیون مطلع نمودند و مسائل را هم خیلی روشن و هم شدید و غلیظ بیان کردند، و نوار سخنرانی ضبط شد و در تمام ایران منتشر گردید.

چند روز بعد که مصادف با ۱۳ آبان ۴۳ بود، شب هنگام مأمورین رژیم، منزل را محاصره کردند و ایشان را دستگیر کرده، سوار یک انومبیل شورت کردند و به تهران بردند، و اول طلوع آفتاب ۱۳ آبان ایشان را با سرهنگ افضلی که مأمور ساواک بود به ترکیه تبعید کردند.

رادیو خیر تبعید آقا را منتشر کرد، در روزنامه ها و جراید هم نوشتند. مردم که از جریان باخبر شدند، فوراً بازارها و مساجد را تعطیل کردند ولی در خیابانها اجتماع نکردند که زد و خورد شود و منجر به کشتار و قتل عام گردد همانگونه که در ۱۵ خرداد رخ داد.

دولت که سخت عصبانی شده بود، مأمورین خود را واداشت مغازه های نجار معروف تهران را مهر و موم بکنند و جلوی درب آنها را تیفه بکشند و شنیده شد که از پشت بامها به داخل برخی مغازه ها رخنه کرده و اموال مؤمنین را غارت کرده بودند.

## دستگیری آیه الله حاج آقا مصطفی



همان روز تبعید امام (۱۳ آبان) پسر بزرگ ایشان، مرحوم حاج آقا مصطفی - بر حسب تقاضای بعضی از آقایان، به منزل آیه الله مرعشی رفتند که با ایشان صحبت کنند. در منزل آیه الله مرعشی و منزل سایر علماء همه بسته بود. در زدند و پس از باز شدن در، وارد منزل شدند و در را بستند. طولی نکشید که مأمورین و کماندوها از دیوار منزل آقای مرعشی، به داخل منزل رفتند و حاج آقا مصطفی «ره» را دستگیر کردند و به شهر بانی قم منتقل و از آنجا به زندان قزل قلعه تهران روانه ساختند. ایشان ۵۷ روز در زندان بودند و پس از آن، در روز ۲۴ شعبان ۱۳۸۴ مصادف با ۸ دی ماه ۱۳۴۳ از زندان آزاد شدند ولی به او گفتند: شما لازم است به ترکیه بروید و با پدرتان ملاقات کنید. و مقصودشان این بود که حاج آقا مصطفی در ایران نباشند و به بهانه ملاقات با پدر او را هم تبعید کنند.

وقتی مرحوم حاج آقا مصطفی از زندان آزاد شد، مطلع شد که من در تهران در منزل مهندس کشاورز هستم. لذا به آنجا آمد که با هم به قم برویم و به من گفت: با هم به قم می رویم و من یک شب برای زیارت و خدا حافظی می مانم و روز بعد باید بلافاصله به تهران برگردم که به ترکیه برای ملاقات پدرم روانه شوم. من هم خیلی خوشحال شدم. آنگاه ایشان به منزل آقای نفی رفتند و روز بعد اول طلوع آفتاب آمدند به منزل مهندس کشاورز. همانجا که ما بودیم. و با هم به خیابان شوش رفتیم و از آنجا به طرف قم با یک سوارهای گریه رهسپار شدیم.

وقتی به قم رسیدیم، ایشان به زیارت حضرت معصومه «س» مشرف شدند. در همان وقت، جنازه ای را به حرم برده بودند و مردم مشغول تشییع بودند. مردم تا حاج آقا مصطفی را دیدند، جنازه را کنار گذاشتند و آمدند به طرف ایشان، و او را از حرم تا منزلشان بدرقه کردند. در مسیر راه وقتی به مسجد موزه رسیدند، آیه الله مرعشی مشغول درس دادن بودند که فوراً درس را تعطیل کردند و مرحوم حاج آقا مصطفی، چند دقیقه ای روی پله دوم همان منبری که آیه الله مرعشی درس می گفتند، نشستند تا طلاب او را ببینند و بعد حرکت کردند و به منزل رفتند و در آنجا دیدن ها و ملاقات ها شروع شد.

فردای آن روز که بنا بود ایشان در تهران باشند، از طرف سازمان امنیت تلفن زدند و با شدت و عصبانیت به ایشان گفتند: چرا نمی روید؟ حاج آقا مصطفی پاسخ دادند: مادرم اجازه نمی دهد و من برخلاف میل مادرم کاری نمی کنم. و آنها بنا کردند فحش دادن و ناسزا گفتن به ایشان، و سپس بدیعی آمد ایشان را گرفت و به تهران برد و از آنجا سوار هواپیما کرده به ترکیه فرستادند.

## احتمال مسافرت ما به ترکیه



در دهه اول یا دهه دوم شعبان همان سال (۱۳۸۴) آیه الله آملی که یکی از علمای



بزرگ تهران بودند و در مسجد مجد نماز می خواندند بن نامه ای نوشتند و اطلاع دادند که دربار دستور داده است که شما و آقا فضل الله خوانساری داماد آیه الله حاج سید احمد خوانساری به ترکیه بروید و با آقا ملاقات کنید، بنابراین، زودتر بیایید به تهران که از تهران با آقا فضل الله به ترکیه بروید من هم خیلی خوشحال شدم که به ترکیه می روم و با آقا ملاقات می کنم، ولذا حرکت کردیم و به تهران آمدیم و به منزل آیه الله املی رفتیم و بنا شد که در منزل آیه الله حاج شیخ احمد آشتیانی مجلس تودبعی برگزار شود و علمای تهران بدانجا بیایند و با من و آقا فضل الله خدا حافظی کنند و ما به ترکیه برویم.

شب پانزدهم شعبان بود و جشن و چراغانی در تهران زیاد بود. همراه با آقای حاج شیخ فضل الله محلاتی به مسجد آقا فضل الله خوانساری رفتیم، در آنجا هم جشنی برقرار بود و شیرینی و پذیرایی مفصلی از مردم می کردند. در مسجد آقای خوانساری، سرهنگی بود که با من خیلی صحبت کرد و گفت: شما که می خواهید به ترکیه بروید، برای آقا باقلوا بخرید. من در ترکیه با آقا بودم و چون در آنجا تنها بودم، ما با ایشان در خیابانها با ماشین می گشتیم و من برای ایشان باقلوا خریدم (در ترکیه به باقلوا لقمه می گویند) وقتی که برای آقا آوردم، گفتند: این لقمه بسیار لقمه بدی است و خوشمزه نیست. من همان وقت نفهمیدم که آن سرهنگ کیست؟ بعداً فهمیدم که او سرهنگ افضلی است که به قم آمد و امام را دستگیر کرد و به تهران برد.

در هر صورت در آن شب بنا بود آقای مروارید سخنرانی کنند، و بعد از ایشان هم یکی از وعظا معروف تهران صحبت کند که حالا نمی خواهم اسمش را ببرم. آقای مروارید منبر رفت و سخنرانی بسیار جالبی کرد و علیه دولت حرف زد و به نفع امام سخنان جالبی ایراد کرد. آن آقا پس از مروارید، حاضر نشد منبر برود! و چون مجلس خیلی مناسب بود و جمعیت مریح می زد، من از آقای حاج شیخ فضل الله محلاتی خواستم که منبر بیرون ایشان گفت که من مهیا نیستم. گفت: تبه نمی خواهد، فرصت از دست می رود، خوب است منبر بروید. ایشان هم منبر رفت و به نفع امام و علیه دولت سخنرانی جالبی ایراد کرد و جریان تبعید به ترکیه را مطرح نمود و خیلی حرفهای بجا و مناسب زد. و در آخر ما را هم معرفی کرد و مردم خیلی احترام و تقدیر کردند. مجلس که تمام شد و می خواستیم به منزل برگردیم، من به حاج شیخ فضل الله محلاتی گفتم: همانطور که با هم آمدیم، بیایند تا با هم برگردیم. ایشان گفت: آنها مرا دستگیر خواهند کرد و صلاح نیست با شما بروم. و همینطور هم شد. مأمورین آمدند و ایشان را همراه با آقای مروارید دستگیر کردند و بردند.

جلسه بعد، به عنوان تودبع بنا شد در منزل آیه الله حاج شیخ احمد آشتیانی باشد. ما هم به آنجا رفتیم و اتفاقاً حاج شیخ کسالت داشتند و نتوانستند در جلسه شرکت کنند ولی سایر علمای آنجا بودند و برنامه تودبع و خدا حافظی تمام شد. بعداً به من گفتند که با کروان در جریان مسافرت شما و آقا فضل الله خوانساری به ترکیه نبوده و مطلقاً را به شاه رسانده و شاه گفته است: صلاح نیست پسندیده برود و آقا فضل الله تنها برود. از این رو بنا شد آقا فضل الله تنها برود. در آن وقت که ایشان به ترکیه برای ملاقات با امام رفتند و جریانات و اخبار را به امام رساندند، در همان حال حاج آقا مصطفی زندان بود، و وقتی به امام گفته بودند که حاج آقا مصطفی را دستگیر کرده و به زندان برده اند. امام پاسخ می دهند: خیلی عمل خوبی است برای اینکه آقا مصطفی در زندان ورزیده می شود.

### تبعید به نجف

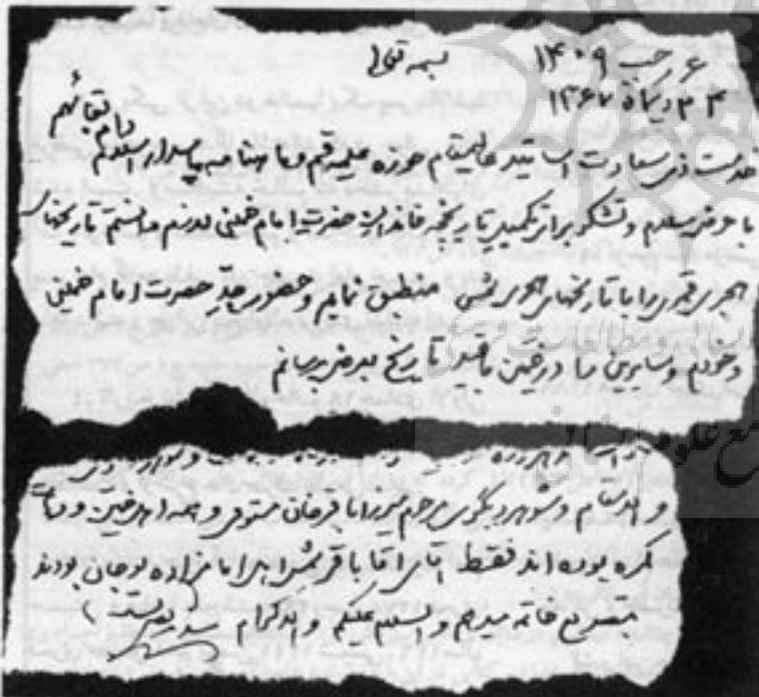


از جمله افرادی که اجازه ملاقات با امام را در ترکیه پیدا کردند دو نفر از آقایان کرمانشاهی بود که یکی آقای جلیلی بوده و در خدمت آقای شریعتمدار فعالیت می کرد و دیگری هم جلیل جلیلی بود که در کرمانشاه سکونت داشت. ضمناً در آن روزها تلگرافهای زیادی از تمام ولایات و کشورها، از ایران و عراق و اروپا و... به سفارت

ترکیه در تهران و به مقامات ترکیه مخابره می شد که اعتراض به تبعید امام می کردند و خواستار آزادی بی قید و شرط امام بودند. من شنیدم که آقای جلیلی کرمانشاهی که در خدمت آقای شریعتمدار بود. به دولت اطلاع می دهد که صلاح نیست امام در ترکیه باشند و ما هم صلاحمان نیست که ایشان را در ترکیه نگهداریم و باید فکری کرد و ایشان را برگرداند آنها هم برگشتن امام را به ایران صلاح نمی دانستند. و پس از مذاکراتی که داشتند و با پسران سفیر ایران در بغداد نیز مشورت و مذاکره کردند، و شاه هم به پسران خیلی اعتماد داشت، پسران صلاح را در این می بیند که آقا را به نجف تبعید کنند و به شاه می گویند: اگر ایشان به نجف بیایند، در دهان شیر می افتند!! اینجا آقای حکیم وجود دارد و ایشان به اندازه یک طلبه بیشتر نمی تواند کاری بکند!

ولذا آنها هم خوشحال شدند و دستور دادند که امام را با حاج آقا مصطفی سوار هواپیما کرده به بغداد ببرند رسیدن امام و مرحوم حاج آقا مصطفی به بغداد و رفتن به کاظمین همان، و استقبال فوق العاده علما و مردم آن کشور همان. و بعد هم که به نجف مشرف شدند، درس خارج و فعالیتهای سیاسی را از همانجا ادامه دادند و برنامه ها بطوری پیش می رفت. و بعد هم شاه اعتراض شدید به پسران کرده بود که دهان شیر کجا بود!!

و از آنجا هم که دیگر همه آقایان در جریان هستند که پس زهدنی، رژیم بعثی امام را تحت نظر قرار داده بود و مراقبان بودند و امام هم گفتند: باید بروم. موافقت کردند. کویت راه نداد و ایشان به فرانسه رفتند و از آنجا هم با عزت و احترام پیروزی به ایران بازگشتند. و جریانات بعدی را مفصلاً در کتابها نوشتند و مردم مطلع شدند.



۶ رجب ۱۴۰۹

۲۴ دیماه ۱۳۶۷

بسمه تعالی

خدمت ذی سعادت اساتید عالی مقام حوزه علمیه قم و ماهنامه پاسدار اسلام دام بقائهم.

با عرض سلام و تشکر برای تکمیل تاریخچه خاندان حضرت امام خمینی لازم دانستم تاریخهای هجری قمری را با تاریخهای هجری شمسی منطبق نمایم



و حضور جد حضرت امام خمینی و خودم و سایرین را در خمین با قید تاریخ بعرض برسانم.

۱- مرحوم سید احمد جد ما و حضرت امام خمینی فرزند دین علی شاه حدود سال ۱۲۵۴ هجری قمری- ۱۲۱۷ شمسی بر حسب نظر و تقاضای زائرین خمین و بالاخص یوسف خان فرقه‌ای از عتبات عالیات نجف بخمین مسافرت نموده و پنج شبه ۱۵ ربیع الثانی ۱۲۵۵ هجری قمری ۷ تیرماه ۱۲۱۸ شمسی عمارت خمین را از محسن خان بمبلغ یکصد تومان خریده‌اند.

۲- پنج شبه ۱۷ رمضان ۱۲۵۷ قمری ۱۲ آبانماه ۱۲۲۰ شمسی با دختر محمدحسین یک فرقه‌ای خواهر یوسف خان بنام سکینه خانم ازدواج کرده‌اند. و با دو خانم دیگر نیز بنام شیرین خانم دختر آقا عابد گلپایگانی و بی بی جان خانم دختر کربلانی سیزعلی خمینی ازدواج کرده‌اند تاریخ ازدواج معلوم نیست توضیحاً فرقه‌ها ده سه کیلومتری خمین است.

۳- از یکی از این دو خانمها یک پسر بنام سید مرتضی مدعوبه سید آقا داشته‌اند که در جوانی فوت شده است. و سکینه خانم سه دختر بنامهای آقا بانو خانم و سلطان خانم و صاحب خانم و یک پسر بنام آقا مصطفی پدر حضرت امام خمینی و پدر ماها داشته و جز این پنج اولاد فرزندی نداشته‌اند.

۴- تاریخ تولد آقا بانو خانم ۱۸ جمادی الاولی ۱۲۷۲ هجری قمری مطابق ۸ بهمن ۱۲۳۴ شمسی بوده است و از شرح حال صرف نظر می‌نمایم.

۵- تولد مرحوم آقا مصطفی پدر حضرت امام خمینی و ماها پنج شبه ۲۹ رجب ۱۲۷۸ هجری قمری مطابق ۸ بهمن ۱۲۴۱ شمسی- ۱۲۶ سال قبل در خمین و در همین عمارت بوده است ایشان از تمام اولاد مرحوم سید احمد کوچکتر بوده‌اند و با دختر مرحوم آقا میرزا احمد مجتهد خوانساری الاصل و خمینی المسکن ازدواج کرده‌اند نام زوجه هاجر آقا خانم، پدر ایشان و برادرهای ایشان مرحوم حاج میرزا محمد مهدی و آقا میرزا عبدالحسین از مجتهدین تحصیل کرده در نجف اشرف بوده‌اند و در رأس علماء خمین و توابع خمین بوده و دو برادر دیگر

در خمین و کمره یکی امام جماعت و دیگری سردفتر ازدواج بوده‌اند مرحوم آقا مصطفی یا خانمشان هاجر آقا خانم و دختر بزرگشان مولود آقا خانم در نجف برای تکمیل تحصیل علوم دینی رفته‌اند اوائل ۱۳۰۰ هجری قمری در نجف بوده‌اند تاریخ رفتن و برگشتن را نمی‌دانم همین قدر مسلم است سال ۱۳۱۲ هجری قمری در خمین بوده‌اند و بخدعات دینی و امور مردمی و جلوگیری از تعدیات زورداران ادامه می‌داده‌اند و برای ملاقات عضد السلطان والی اراک و خمین و گلپایگان و خوانسار و غیره و جلوگیری از تعدی بعضی به اراک مسافرت و در چهارشنبه ۱۲ ذی قعدة ۱۳۲۰ قمری ۲۱ بهمن ۱۲۸۱ شمسی بسین راه خمین و اراک بدست جمفرقلی خان و رضاقلی سلطان خمینی شهید و با تشییع بسیار زیاد علماء و اهالی اراک جنازه در اراک و سر قبر آقا (مرحوم حاج آقا محسن) امانت و بعد به نجف اشرف حمل می‌شود قاتل هم در تهران چهارم ربیع الاول ۱۳۱۳ سه شبه ۱۹ اردیبهشت ۱۲۸۴ شمسی در تهران قصاص میشود لازم است بنویسم که امام خمینی آقا روح الله در موقع شهادت پدر چهارماه و بیست و دو روز بیشتر نداشتند و داعی سید مرتضی هفت سال و بیست روز داشت.

۶- مرحوم سید مرتضی مدعوبه سید آقا بزرگترین اولاد مرحوم سید احمد هندی بودند و در همین عمارت موجود متولد شده‌اند و قبل از سال ۱۲۸۸ هجری قمری در خمین فوت شده‌اند در موقع فتوی مرحوم میرزای شیرازی به تحریم استعمال دخانیات اول جمادی الاولی ۱۳۰۹ هجری قمری ایشان ۲۲ سال قبل از فتوی فوت شده‌اند و من و حضرت امام عمورا ندیده‌ایم و سالهای زیاد قبل از تولد من و حضرت امام ایشان فوت شده‌اند.

نشر این مختصر بنظر خود مفید است تا نظر جنابعالی چه باشد.

۷- بدلیل دیگری واجب می‌دانم بنویسم که مرحوم آقا مصطفی پدر ماها از هاجر آقا خانم سه دختر و سه پسر بیشتر نداشته‌اند بنامهای زیر به ترتیب سن: مولود آقا، قاطمه، آقا مرتضی، آقا نورالدین، آقا زاده خانم و آقا روح الله و از دو عیال دیگر اولاد نداشته‌اند خواهرهای مادر خمین و امام زاده

بوجان خمین به علماء و سادات شوهر کرده، شوهر یک نفرشان از علماء و مجتهدین و شوهر دیگری از سادات والا مقام و شوهر دیگری مرحوم میرزا باقرخان مستوفی و همه اهل خمین و دهات کمره بوده‌اند فقط آقا باقر شمس اهل امامزاده بوجان بودند. بتصدیق خاتمه می‌دهم والسلام علیکم ووالاکرام.

سید مرتضی پستنده

۱۳ رجب ۱۴۰۹

اول اسفند ۱۳۹۷

خدمت ذی سعادت حضرات اساتید والا مقام حوزه علمیه قم و متصدیان ماهنامه پاسدار اسلام دامت افاضاتهم.

باعرض سلام و تقدیم دعوات بعرض میرسانم در شماره ۸۶ ماهنامه پاسدار اسلام بهمن ماه ۱۳۹۷ تاریخچه خاندان حضرت امام خمینی مدظله العالی اشتباهاتی بود که تقاضا دارم اصلاح فرمائید.

۱- در صفحه ۲۶ سطر آخر ستون اول که نوشته شده حاج میرزا رضا سه دختر هم داشته است اشتباه است این سه دختر شایسته خانم و حلیمه خانم و فرزند خواهرهای مرحوم حاج میرزا رضا نجفی بوده و پدرشان مرحوم آخوند ملا محمدجواد اکبر علمای خمین میباشد که عموی مادر امام خمینی بودند و مادرشان آقا بانو خانم عمه حضرت امام و ماها بودند.

۲- در صفحه ۲۶ ستون دوم زیر عنوان سلطان خانم سطر هشتم سالار قمسه ناصحیح و جمله سالار محتشم صحیح است.

۳- در صفحه ۲۶ زیر عنوان سلطان خانم سطر ۱۳ جمله بسین او و دو برادرانش در مورد ارث اختلافی رخ داد درست نیست و جمله درست این است بین او یعنی (صارم لشکر و حاج جلال لشکر و سالار محتشم) برادرهای خانم ایشان قاطمه سلطان خانم در مورد ارث اختلافی رخ داد.

۴- در آخر صفحه ۲۸ راجع به دکتر امینی این جمله (دکتر امینی اردیبهشت ۱۳۳۰ نخست وزیر شد اشتباه است) و صحیح این است (دکتر امینی اردیبهشت ۱۳۴۰ نخست وزیر شد و تا تیرماه ۱۳۴۱ اشتغال داشت).

والسلام علیکم ورحمه

سید مرتضی پستنده